

مقدمه

سیر تحولات اجتماعی و فراز و فرود جوامع و تمدن‌ها در طول تاریخ، از جمله مباحثی است که همواره مدنظر اندیشمندان جهان بوده است. بر همین اساس، نظریات مختلفی از سوی اندیشمندان غربی و اسلامی ارائه شده است. استاد مرتضی مطهری از جمله فیلسوفان اسلامی است که در دوران معاصر، به این گونه مباحث توجه کرده و با استناد به آیات و روایات، قایل به نظریه «تکامل تاریخ» شده است. این مقاله، به دنبال ارائه تبیینی صحیح و دقیق از این نظریه است و با مراجعه به آثار ایشان در این زمینه، از جمله کتاب‌های *فلسفه تاریخ*، *جامعه و تاریخ*، *قیام و انقلاب مهدی* و *تکامل اجتماعی انسان*، در پی این سؤالات است که از نظر ایشان، «تکامل» به چه معناست؟ معیارهای تکامل جامعه و تاریخ چیست؟ و سیر حرکت تکاملی جامعه و تاریخ چگونه است؟

نظریه «تکامل جامعه و تاریخ» استاد مرتضی مطهری

مهدی ابوطالبی / استادیار گروه تاریخ و اندیشه معاصر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) abotaleby@gmail.com

دریافت: ۱۳۹۲/۴/۲۴ - پذیرش: ۱۳۹۲/۹/۲۰

چکیده

این مقاله با بررسی آثار استاد مرتضی مطهری درباره تحولات جامعه و تاریخ، به دنبال تبیین نظریه «تکامل جامعه و تاریخ» ایشان است. برای تبیین این نظریه، باید به سؤالات ذیل پاسخ داد: تکامل به چه معناست؟ معیارهای تکامل جامعه و تاریخ چیست؟ و سیر حرکت تکاملی تاریخ چگونه است؟ با بررسی آثار ایشان، به این نتیجه می‌رسیم که «تکامل تاریخ» به معنای به فعلیت رسیدن استعدادها و فطری جامعه است که معیار آن ایمان و ایدئولوژی و رشد آزادی و آگاهی در جامعه است. سیر تکامل تاریخ هم به این صورت است که در طول تاریخ، مجموع جوامع در مجموع زمان‌ها، روبه تکامل هستند. این تکامل مجموعی اگر به معنای تکامل در نهایت تاریخ و در قالب جامعه مهدوی باشد قابل پذیرش است، اما به صورت تکامل مجموعی در مقاطعی از تاریخ، همواره لزوماً قابل پذیرش نیست، اگرچه برای دوره‌های تاریخی خاص پذیرفتنی است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ، جامعه، تکامل، فطرت، ایمان، ایدئولوژی، آگاهی، آزادی.

بررسی مفاهیم کاربردی

تاریخ: استاد مطهری سه معنا و مفهوم برای تاریخ ذکر کرده‌اند:

۱. تاریخ به معنای عام، به معنای سرگذشت یا تاریخ طبیعی موجودات از جمله انسان (مرتضی مطهری، ۱۳۷۰، ص ۱۵ و ۲۵).
 ۲. تاریخ به معنای خاص، یعنی نقطه آغاز خودآگاهی بشر (همان، ص ۲۶۷-۲۶۸).
 ۳. تاریخ به مثابه علم که به سه دسته تاریخ نقلی، تاریخ علمی و فلسفه تاریخ تقسیم می‌شود.
- «تاریخ نقلی» از نگاه استاد مطهری، عبارت است از: «علم به وقایع و حوادث و اوضاع و احوال انسان‌ها در گذشته، در مقابل اوضاع و احوالی که در زمان حال وجود دارد» (مطهری، بی‌تا، ص ۵۹-۵۸؛ مطهری، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۹۶-۹۵).
- «تاریخ علمی» عبارت است از: «علم به قواعد و سنن حاکم بر زندگی‌های گذشته که از مطالعه و بررسی و تحلیل حوادث و وقایع گذشته به دست می‌آید» (مطهری، بی‌تا، ص ۵۹) و قابل تعمیم به حال و آینده نیز هست.
- «تاریخ به مثابه علم» به معنای شدن و صیوروت و حرکت جامعه‌هاست که عبارت است از: «فلسفه تاریخ» (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۱۰۵). فلسفه تاریخ علم به «شدن» جامعه‌هاست، درحالی‌که تاریخ علمی و تاریخ نقلی علم به «بودن» جامعه‌هاست (مطهری، بی‌تا، ص ۶۰).
- استاد مطهری در توضیح «بودن و شدن» جامعه‌ها می‌نویسند:

آنچه به علل پیدایش تمدن‌ها و انحطاط آنها و شرایط حیات اجتماعی و قوانین کلی حاکم بر همه جامعه‌ها در همه اطوار و تحولات مربوط می‌شود ما آنها را قوانین «بودن» جامعه‌ها اصطلاح می‌کنیم، و آنچه به علل ارتقای جامعه‌ها از دوره‌ای به دوره‌ای و از نظامی به نظامی مربوط می‌شود ما آنها را قوانین «شدن» جامعه‌ها اصطلاح می‌کنیم (همان، ص ۶۳).

جامعه: از نظر استاد مطهری، جامعه ترکیب حقیقی خارجی افراد است. انسان‌ها پس از کنش‌های متقابل، که در رفتارشان ایجاد می‌شود، استعداد پذیرش صورت جدیدی را پیدا می‌کنند و پس از اتحاد با آن صورت، ترکیب جدیدی به نام «جامعه» متولد می‌شود که به استناد آیات قرآن، دارای وجود و شخصیت حقیقی و مستقل است. علاوه بر آن، افراد نیز به‌عنوان عناصر تشکیل‌دهنده جامعه، از نوعی از استقلال برخوردارند (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۱۶-۲۷).

تکامل: استاد مطهری بین «کمال» و «تمام» تفاوت قایل می‌شوند و در تعریف «کمال» می‌نویسند: «هر مرحله فعلیت نسبت به مرحله امکان قبلی کمال است... قهراً هر فعلیتی نسبت به قوه خودش کمال است» (همان، ص ۲۳۴).

استاد مطهری معتقدند: بین مفهوم «تکامل» و مفهوم «پیشرفت» تفاوت وجود دارد و نسبت بین آنها عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی هر تکاملی پیشرفت است، ولی هر پیشرفتی تکامل نیست. برای مثال، در ارتباط با یک بیماری، اصطلاح «پیشرفت» به کار می‌رود و منظور گسترش بیماری در بدن است؛ اما بحث «تکامل» مطرح نمی‌شود. در مفهوم «تکامل» تعالی وجود دارد؛ یعنی تکامل حرکت است، اما حرکت رو به بالا و عمودی. ولی پیشرفت در سطح افقی هم درست است (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۲-۱۳).

بنابراین، منظور از «تکامل اجتماعی» تعالی انسان از نظر اجتماعی است، نه صرف پیشرفت. امور زیادی وجود دارد که تحقق آنها برای انسان و جامعه انسانی پیشرفت محسوب شود، ولی برای جامعه انسانی تکامل و تعالی شمرده نمی‌شود. بنابراین، تکامل با پیشرفت و توسعه تفاوت دارد. بنابر آنچه گذشت، تکامل اولاً، نوعی حرکت رو به بالا و تعالی است. ثانیاً، ناظر به تمامیت اجزا نیست، بلکه ناظر به مراتب و درجات است.

معنای «تکامل جامعه و تاریخ»

استاد مطهری معتقدند: در میان اندیشمندان دو نوع تکامل برای انسان مطرح شده است:

۱. تکامل طبیعی و زیستی؛

۲. تکامل تاریخی یا اجتماعی.

«تکامل طبیعی و زیستی» مربوط به حوزه زیست‌شناسی است و منظور از آن، این است که جریان طبیعت در یک مسیر طبیعی و قهری، انسان را به مرحله‌ای که ما آن را «انسان امروزی» می‌نامیم، رسانده است. اما «تکامل تاریخی یا اجتماعی» سیری از تکامل است که طبیعت به آن شکل موجود در تکامل طبیعی، در آن دخالت ندارد و انسان با دست خود آن را کسب می‌کند (همان، ص ۹-۱۰).

منظور از «تکامل تاریخ»، تکامل در سیر «شدن» جوامع انسانی در طول تاریخ است. استاد مطهری پس از پذیرش وجود یک روح و شخصیت حقیقی برای جامعه، بحث «تکامل جامعه و تاریخ» را مطرح می‌کند. ایشان معتقدند: روند کلی تاریخ و جوامع انسانی یک روند تکاملی و رو به رشد است: «جامعه به اعتبار اینکه خودش یک حیات دارد، می‌تواند متکامل باشد؛ چون یک شخصیت است، امر اعتباری نیست... لذا، جامعه به حسب سرشت خود، متکامل است» (همان، ص ۴۳).

منظور ایشان از اینکه طبیعت و شخصیت جامعه روبه تکامل است، این است که یک میل طبیعی به تکامل در جامعه وجود دارد (همان، ص ۲۱۰). البته با توجه به استقلال و اصالتی که افراد در ضمن استقلال و اصالت جامعه دارند، تکامل جامعه می‌تواند تحت تأثیر اراده و آزادی افراد نیز باشد.

دلیل تکاملی بودن حرکت جامعه و تاریخ

استاد مطهری برای استدلال به تکاملی بودن حرکت تاریخ و تحولات جوامع انسانی، به «نظریه فطرت و غلبه دایم حق بر باطل» استدلال کرده‌اند. در این بخش، به اختصار استدلال ایشان بر مبنای این نظریه توضیح داده می‌شود:

ایشان با استناد به آیات قرآن معتقدند: خداوند انسان را براساس یک سرشت و فطرت خاصی آفریده است:

«فَطَرَهُ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» یعنی: آن‌گونه خاص از آفرینش که ما به انسان داده‌ایم؛ یعنی انسان به‌گونه‌ای خاص آفریده شده است. این کلمه‌ای که امروز می‌گویند «ویژگی‌های انسان»، اگر ما برای انسان یک سلسله ویژگی‌ها در اصل خلقت قایل باشیم، مفهوم «فطرت» را می‌دهد. «فطرت انسان» یعنی ویژگی‌هایی در اصل خلقت و آفرینش انسان (مطهری، ۱۳۸۹، ص ۱۹).

ایشان با اشاره به آیه «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا» (آل عمران: ۶۷) معتقدند: این سرشت و فطرت خاص در همه انسان‌ها مشترک و واحد است و همواره انبیا در طول تاریخ، برای بیدار کردن و تذکر و یادآوری همین امور فطری واحد ارسال شده‌اند (همان، ص ۲۵-۲۶).

استاد مطهری از نظریه‌ای به نام «نظریه فطرت» نام می‌برند؛ به این تعبیر که خداوند در وجود همه انسان‌ها یک سلسله شناخت‌ها و گرایش‌های واحدی به صورت فطری قرار داده است که جهت حرکت انسان به سمت به فعلیت رسیدن این استعدادها و گرایش‌هاست و با فعلیت آنها انسان به کمال می‌رسد (همان، ص ۷۶). استاد مطهری به سبب آنکه برای جامعه شخصیت و وجودی مستقل قایل است و به تعبیر دیگر، جامعه را «انسان‌الکل» می‌داند، معتقدند: همین حرکت فطری و تکاملی که در افراد است، در جامعه و تاریخ هم هست. اما چون هر نوعی خواص و آثار و استعدادها و ویژه‌ای دارد و کمال و سعادت‌ی مخصوص خودش در انتظار اوست، وقتی سخن از تکامل جامعه و تاریخ می‌شود باید دید آیا جوامع گوناگون - که استاد مطهری فرض بر اصالت و عینیت آنها گذاشته‌اند - همه دارای یک ذات و یک طبیعت و یک ماهیت هستند، یا دارای انواع متفاوت هستند؟ اگر به تعدد و تنوع جامعه‌ها قایل باشیم و جامعه‌ها را دارای طبیعت‌ها و ماهیت‌ها و ذات‌های گوناگون بدانیم ایدئولوژی‌ها، که از نظر استاد مطهری عبارتند از: مجموع طرح‌ها و راه‌هایی که جامعه را به سوی کمال و سعادتش رهبری می‌کند، باید متنوع و متعدد باشند و هر قومی، هر ملتی و هر تمدن و فرهنگی باید ایدئولوژی خاص خود را داشته باشد. اما اگر قایل باشیم که جامعه‌ها از نظر ماهیت، یگانه و نوعی واحدند و اختلافاتشان در حدود اختلافات فردی یک نوع است همه جامعه‌های انسانی می‌توانند تابع یک ایدئولوژی باشند، و هر ایدئولوژی زنده‌ای می‌تواند در حدود اختلافات فردی انعطاف و قابلیت انطباق داشته باشد.

شبهه این مسئله عیناً درباره تحولات و تطورات جامعه‌ها در توالی زمانی نیز وجود دارد و همین سؤال مطرح است که آیا جامعه‌ها در مسیر تحولات و تطورات خود، نوع و ماهیت خود را تغییر می‌دهند و اصل «تبدل انواع» - البته در سطح جامعه‌ها - صورت می‌گیرد؟ یا تحولات و تطورات اجتماعی از قبیل تحولات و تطورات یک فرد از یک نوع است که نوع و ماهیتش در خلال همه تحولات و تطورات همچنان محفوظ است؟ استاد مطهری معتقدند: بهترین راه برای پاسخ به این سؤال توجه به خود انسان است که درباره انسان، قطعی است که نوع واحد است. ایشان از اینکه انسان نوع واحد است و طبیعت و سرشت او اجتماعی است، یگانه بودن نوعیت و ماهیت جوامع انسانی را نتیجه می‌گیرند:

انسان - که نوع واحد است، نه انواع - به حکم فطرت و طبیعت خود، اجتماعی است؛... نوع انسان برای اینکه به کمال لایق خود، که استعداد رسیدن به آن را دارد، برسد گرایش اجتماعی دارد و زمینه روح جمعی را فراهم می‌کند. روح جمعی خود به منزله وسیله‌ای است که نوع انسان را به کمال نهایی خود می‌رساند. علی‌هذا، این نوعیت انسان است که مسیر روح جمعی را تعیین می‌کند، و به عبارت دیگر، روح

جمعی نیز به نوبه خود، در خدمت فطرت انسانی است. فطرت انسانی تا انسان باقی است به کار و فعالیت خود ادامه می‌دهد. پس تکیه‌گاه روح جمعی روح فردی و به عبارت دیگر، فطرت انسانی انسان است، و چون انسان نوع واحد است جامعه‌های انسانی نیز ذات و طبیعت و ماهیت یگانه دارند (همان، ص ۳۵۹-۳۶۰).

استاد مطهری معتقدند: همان‌گونه که یک فرد گاه از مسیر فطرت منحرف می‌شود و احياناً مسخ می‌گردد، جامعه نیز دچار چنین مشکلی می‌شود. از نظر ایشان، تنوع جامعه‌ها از قبیل تنوع اخلاقی افراد است که به هر حال، از چارچوب نوع انسان بیرون نیست. از این رو، جامعه‌ها، تمدن‌ها و فرهنگ‌ها و سرانجام روح‌های جمعی حاکم بر جامعه‌ها با همه تفاوت شکل‌ها و رنگ‌ها، رنگ نوع انسانی دارند و ماهیتی غیرانسانی ندارند. آیات قرآن نیز بر وحدت نوعی ادیان دلالت دارند و همه پیامبران به یک دین و یک راه و یک مقصد اصلی دعوت می‌کرده‌اند (شوری: ۱۳).

استاد مطهری تأکید اسلام و قرآن بر وحدت نوعی ادیان را نیز دلیلی بر وحدت نوعی جوامع می‌دانند؛ چون اگر جامعه‌ها انواع متعدد بودند مقصد کمالی و راه وصول به آن مقصد، متعدد و متکثر بود و قهراً ماهیت ادیان مختلف و متعدد بود (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۳۶۱). البته این نکته قابل ذکر است که با فرض پذیرش وحدت نوع و ماهیت جامعه‌ها، اختلاف کیفی و شکلی جوامع قابل انکار نیست. اما سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا این فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و این جامعه‌ها و ملیت‌ها برای همیشه به وضع موجود ادامه می‌دهند، یا حرکت انسانیت به سوی تمدن و فرهنگ یگانه و جامعه یگانه است و همه اینها در آینده، رنگ خاص خود را خواهند باخت و به یک رنگ درخواهند آمد؟ استاد مطهری معتقدند:

بنا بر نظریه «اصالت فطرت» و اینکه وجود اجتماعی انسان و زندگی اجتماعی او و بالاخره، روح جمعی جامعه وسیله‌ای است که فطرت نوعی انسان برای وصول به کمال نهایی خود انتخاب کرده است، باید گفت: جامعه‌ها و تمدن‌ها و فرهنگ‌ها به سوی یگانه شدن، متحدالشکل شدن و در نهایت امر، در یکدیگر ادغام شدن سیر می‌کنند و آینده جوامع انسانی جامعه جهانی واحد تکامل یافته است (همان، ص ۳۶۲).

استاد مطهری معتقدند: آیات متعددی چون آیه ۳۳ سوره توبه، که حاکی از غلبه دین اسلام بر همه ادیان و آیین‌هاست، و همچنین آیه ۱۰۵ سوره انبیاء و آیه ۱۲۸ سوره اعراف، که حاکمیت نهایی زمین را از آن صالحان و متقین می‌داند، دال بر همین جامعه جهانی واحد با حاکمیت اسلام است (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۸۱).

ایشان معتقدند: براساس آیاتی مثل «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سجده: ۷)، جهان‌بینی توحیدی اساس خلقت را بر خیر و حسن و نیکی می‌داند، ضمن اینکه وجود شرور در عالم را بدون تفکیک

مبدأ خیر و شر می‌پذیرد (همان، ص ۲۹۰-۳۰۰). سپس ایشان به بحث «نزاع خیر و شر» در عالم هستی می‌پردازند و می‌نویسند:

در جامعه، انسان قهراً آنچه که شر است - به همین معنا که عرض می‌کنیم - و آنچه که شر نیست و خیر است، یعنی جنبه مضر بودن و منشأ عدم بودن در آن نیست، بلکه جنبه خیر و کمال در آن هست، اینها با یکدیگر در حال نزاع و جنگ هستند که آن را «جنگ حق و باطل» می‌نامند. در اصطلاح قرآن، مسئله تنازع میان حق و باطل مطرح است... نزاع و درگیری حق و باطل همیشه، هم در صحنه وجود فرد و هم در صحنه اجتماع حکم‌فرماست و وجود دارد (همان، ص ۲۸۴).

سؤال بعدی این است که در این تعارض و تقابل، غلبه با کدام جریان است؟ یا به تعبیر استاد مطهری، اصالت با کدام است؟ در بحث غلبه این دو جریان بر یکدیگر، دو نوع غلبه مطرح است: ۱. غلبه نهایی؛ ۲. غلبه در طول جریان تاریخ و فرایند حرکت جامعه و تاریخ. استاد مطهری معتقدند: در بحث غلبه نهایی، همه ادیان معتقدند: غلبه نهایی با خیر و حق و عدالت است و عدل بر ظلم، خیر بر شر، نور بر ظلمت، و دین بر کفر غلبه خواهد کرد. آیاتی مثل ۳۳ سوره توبه، ۱۲۸ سوره اعراف و ۱۰۵ سوره انبیاء - که قبلاً هم اشاره شد - و بسیاری از آیات دیگر حاکی از غلبه نهایی حق بر باطل است. اما نکته‌ای که شاید مورد اختلاف باشد بحث غلبه این دو جریان در طول جریان تاریخ و فرایند حرکت جامعه و تاریخ است. استاد مطهری معتقدند: از مجموع آیات قرآن استفاده می‌شود که در طول تاریخ نیز همواره غلبه با جریان حق است:

از آیات قرآن، کاملاً این مطلب استنباط می‌شود، بدون اینکه قرآن روی اکثریت تکیه کرده باشد (اکثریت ملاک نیست)، بلکه روی اینکه تداوم مال کیست، کدام یک دوام دارد، کدام یک برای بقای جامعه ملاک است، کدام یک پیروز است و کدام یک موقت [تکیه کرده است]. قرآن می‌گوید: حق پیروز است و باطل شکست می‌خورد، حق دایم است و باطل موقت است (همان، ص ۲۸۵).

استاد مطهری معتقدند: قرآن ایمان و فطرت و گرایش به حقیقت و عدالت را اصل می‌داند و برای انسان یک نوع گرایش ذاتی به صداقت و امانت و عدالت و همه ارزش‌ها قایل است. در عین حال، قبول دارد که گاهی انسان به دلیل منحرف شدن از فطرت، می‌خواهد حق را از مسیر خودش منحرف کند. به همین سبب، آن را متوقف می‌کند و به آن عقب‌گرد می‌دهد. اما اینها را به صورت یک جریان‌های موقت می‌پذیرد. از این رو، در مسئله مبارزه حق و باطل، ما در قرآن با چنین منطقی روبه‌رو می‌شویم. از نظر منطق قرآن، امکان ندارد که در مجموع جامعه بشریت غلبه با شر باشد و جامعه باقی بماند. در منطق قرآن، اگر باطل بر جامعه غلبه کرد این جامعه هلاک خواهد شد. استاد مطهری معتقدند: بین جامعه‌ای که باطل بر آن غلبه کرده و جامعه‌ای که مریض است و ظاهر آن است که افراد غیر حق و باطل بر آن

حاکمند، تفاوت وجود دارد. جامعه اولی - همان‌گونه که گذشت - هلاک خواهد شد و از بین خواهد رفت. اما جوامع دوم، که ظاهر غلبه افراد باطل بر آن به چشم می‌خورد، این غلبه ظاهری باطل همان است که قرآن می‌فرماید: مثل کف روی آب است و این کف از بین خواهد رفت و باطن و عمق آن آشکار خواهد شد. در این‌گونه جوامع، به‌رغم وجود کژی‌ها و ناراستی‌ها، که بسیاری اوقات در رأس این جوامع و در بخش حاکمیت‌هاست، فضای عمومی جامعه و اکثریت مردم به دنبال باطل نیستند و از این رو، بیماری این جوامع با تذکر و تنبه و توجه به حق و بیدارکردن فطرت‌ها قابل درمان است (همان، ص ۲۹۳-۲۹۵).

استاد مطهری برای اثبات این نظریه به آیات قرآن استناد می‌کنند (انبیاء: ۱۸؛ ابراهیم: ۱۸-۲۶؛ اسراء: ۸۱ حج: ۵۸-۶۲؛ انفال: ۸؛ شوری: ۲۴؛ سبأ: ۴۹؛ محمد (ص): ۱-۱۱؛ روم: ۱-۱۱) که در این بخش، به برخی از آنها اشاره می‌شود. مهم‌ترین آیه‌ای که استاد مطهری برای اثبات غلبه حق بر باطل در طول تاریخ به آن استناد می‌کنند، آیه ۱۷ سوره رعد است که باطل را به کف روی آب تشبیه می‌کنند. ایشان در توضیح این آیه می‌نویسند:

در این مثل، سه نکته خیلی خوب و واضح و روشن وجود دارد: یکی اینکه باطل به طفیل حق پیدا می‌شود و نیز با نیروی حق حرکت می‌کند... نکته دوم زایل‌شدنی بودن و نیست و نابود شدن باطل و دوام و استمرار و بقای حق است... نکته سوم... این است که «فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا» این کف، روی آب را می‌گیرد و می‌پوشاند، به طوری که اگر آدم جاهل بیاید نگاه کند و از ماهیت قضیه خبر نداشته باشد [خیال می‌کند] که فقط کف وجود دارد... باطل‌ها همیشه این‌گونه‌اند (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۳۰۶-۳۰۹).

ایشان همچنین به آیه ۱۸ سوره انبیاء اشاره می‌کنند که پس از طرح اصل خلقت آسمان و زمین در مقیاس جهانی، این مطلب را طرح می‌کند که عالم و نظام هستی به خاطر حق بیاست، نه به باطل و پوچی: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ». در این آیه، خداوند ناچیزی باطل و قدرت حق را بیان می‌کند؛ به این بیان که ابتدا باطل غلبه‌ای ظاهری و موقت دارد، اما این غلبه دایمی نیست و در یک مقطع، حق ظاهر می‌شود و با غلبه بر باطل، بنیان آن را برمی‌کند. آن‌گاه شما می‌بینید که باطل از اساس، از بین رفتنی بوده است. ایشان با استناد به آیات ۱۷۱ و ۱۷۲ سوره صافات «وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ» معتقدند: پیروزی حق بر باطل فقط برای آینده و نهایت تاریخ نیست، بلکه گذشته هم این‌گونه بوده است و اراده الهی بر این قرار گرفته که رسولان الهی پیروز باشند. قرآن، پیامبران را که نهضت‌های آنها چند روزی بود و بعد از

بین رفت، شکست خورده نمی‌داند، بلکه آنها را در بعثت‌های خودشان پیروز و غالب می‌داند و بعکس، کید شیطان را ضعیف می‌شمارد (همان، ص ۳۱۰-۳۱۱). استاد مطهری معتقدند: چون انسان در عمق فطرت خودش حق طلب و حق‌گراست، انحرافاتش به باطل - به تعبیر *تفسیر المیزان* - از قبیل خطای در تطبیق است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۲۰۸)؛ یعنی انسان هیچ وقت این فطرتش باطل نمی‌شود. فطرت حق‌گرایی در نوع انسان همیشه هست. به‌ندرت افرادی هستند که فطرت‌هایشان مسخ می‌شود. خطاها برای همیشه در انسان باقی نمی‌ماند، موقت است و انسان سرانجام، به حق واقعی خودش و به کمال واقعی خودش می‌رسد. ادیان و انبیا نیز برای نشان دادن همین راه حق آمده‌اند که انسان‌ها را از این خطا و اشتباه بازدارند.

در مجموع، با توجه به نظریه «فطرت»، که قایل به وجود یک سرشت واحد در نهاد آدمی است و این سرشت واحد در وجود همه انسان‌ها آنها را به سمت یک جامعه واحد جهانی مبتنی بر همان فطریات هدایت می‌کند و کمال انسان و جامعه انسانی نیز به فعلیت رسیدن همان فطریات است و با توجه به غلبه دایمی حق بر باطل در طول تاریخ و در نهایت تاریخ، حرکت بشریت و جامعه و تاریخ بشری به سمت این فطریات یک حرکت تکاملی و رو به رشد است. پس از طرح بحث «تکاملی بودن حرکت جامعه و تاریخ»، این سؤال مطرح است که تکاملی که استاد مطهری برای تاریخ و جوامع انسانی در نظر می‌گیرند به چه معناست و چه معیارهایی دارد؟ جامعه تکامل یافته آینده چه ویژگی‌هایی دارد؟ در این بخش، به سؤالات مزبور از نگاه استاد مطهری خواهیم پرداخت.

معیار تکامل جامعه و تاریخ

الف. وابستگی به ایمان و ایدئولوژی

همان‌گونه که ذکر شد، استاد مطهری کمال هر شیء را به معنای به فعلیت رسیدن استعدادهای آن شیء معنا کرده‌اند. ایشان با توجه به همین معنای مطرح شده از «کمال»، «تکامل جامعه» را این‌گونه تعریف می‌کنند: «به فعلیت رسیدن استعدادهای فطری که در جامعه هست و می‌تواند به مرحله فعلیت برسد» (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۳۴).

برای یافتن استعدادهای فطری جامعه و کمال جامعه انسانی، باید دید کمال انسان در چیست؟ استاد مطهری در بحث «انسان کامل»، ابتدا به طرح دیدگاه‌های مکاتب مختلف در خصوص معیار کمال انسان می‌پردازد و کمال انسان را به برخورداری و بهره‌مندی از طبیعت یا برخورداری از نعمت‌های آخرت،

قدرت، زیبایی، محبت به دیگران، حکمت و عدالت می‌دانند. سپس با نقد و بررسی این دیدگاه‌ها، به نظر اسلام با توضیحی که خودشان بر مبنای استفاده از آیات و روایات دارند، اشاره می‌کنند. ایشان در نهایت، کمال انسان را ایمان به خدا و پیوند با حق می‌دانند که همان خداوند است:

خود ایمان به خدا هدف است و به عبارت دیگر، خود خدا هدف است... ایمان از آن جهت واجب است که خودش پیوند انسان با حق است و نفس پیوند انسان با حق، از نظر اسلام کمال است. نه علم هدف است، نه زیبایی هدف است، نه عدالت هدف است و نه محبت، بلکه هدف فقط و فقط خداست و حقیقت، ولی حقیقتی که توأم است با این چیزهای دیگر، یا از باب مقدمه یا از باب نتیجه (مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۶۰-۱۶۲).

همان‌گونه که در نظریه «فطرت» توضیح داده شد، افراد انسان دو نوع غریزه حیوانی و عالی دارند که همین دو نوع خصلت در جامعه به‌عنوان انسان الکل نیز وجود دارد. از نگاه اسلامی و قرآنی، طبیعت تاریخ نیز یک طبیعت مادی محض نیست، بلکه مانند طبیعت فرد انسان، طبیعتش متشکل از ماده و معناست. بنابراین، انسان، جامعه و تاریخ دارای دو مجموعه کلی از خصلت‌ها هستند: خصلت‌های دانی یا مادی، و خصلت‌های عالی یا معنوی. میان جنبه‌های زمینی و خاکی و جنبه‌های آسمانی و ماورایی انسان تضاد درونی وجود دارد؛ یعنی میان غرایز متمایل به پایین، که هدفی جز یک امر فردی و محدود و موقت ندارد، و غرایز متمایل به بالا، که می‌خواهد از حدود فردیت خارج شود و همه بشریت را دربر گیرد تضاد وجود دارد. این نبرد درونی انسان، که قداما آن را «نبرد میان عقل و نفس» می‌خواندند، خواه ناخواه به نبرد میان گروه‌های انسان‌ها کشیده می‌شود؛ یعنی نبرد میان انسان کمال یافته و آزادی معنوی به دست آورده از یک‌سو، و انسان منحط در جا زده و حیوان‌صفت از سوی دیگر. استاد مطهری معتقدند: نبرد میان انسان رسیده به عقیده و ایمان و جویای آرمان و وارسته از اسارت طبیعت و محیط و غرایز حیوانی، با انسان‌های منحط سر در آخور حیوان‌صفت، همواره تضاد وجود داشته و همین نقش اصلی در پیشبرد تاریخ داشته است. در طول تاریخ، در کنار نبردهایی که بشر به خاطر نیازهای مادی انجام داده، یک سلسله نبردهای دیگر هم داشته است که باید آنها را «نبرد حق و باطل یا خیر و شر» خواند؛ یعنی نبردهایی که در یک‌سو، پایگاه عقیدتی و انگیزه انسانی و ماهیت آرمانی و جهت‌گیری به سوی خیر و صلاح عموم و هماهنگی با نظام تکاملی خلقت و پاسخ‌گویی به فطرت قرار دارد و در سوی دیگر، انگیزه‌های حیوانی و شهوانی و جهت‌گیری فردی و شخصی و موقت. به تعبیر دیگر، نبرد میان انسان مترقی متعالی، که در او ارزش‌های انسانی رشد یافته، با انسان پست منحرف حیوان‌صفت که ارزش‌های انسانی‌اش مرده و چراغ فطرتش خاموش گشته است (مطهری، ۱۳۹۸، ص ۳۶-۴۱).

استاد مطهری معتقدند: نبردهای پیش‌برنده، که تاریخ و انسانیت را به جلو برده و تکامل بخشیده، نبرد میان انسان متعالی مسلکی وارسته از خودخواهی و منفعت‌پرستی و وابسته به عقیده و ایمان و ایدئولوژی بوده است با انسان بی‌مسلک خودخواه منحط حیوان‌صفت و فاقد حیات عقلانی و آرمانی. در طول تاریخ گذشته و آینده، نبردهای انسان به‌تدریج، جنبه ایدئولوژیک پیدا کرده است و انسان به‌تدریج از لحاظ ارزش‌های انسانی به مراحل کمال خود، یعنی به مرحله انسان ایده‌آل و جامعه ایده‌آل نزدیک‌تر می‌شود؛ زیرا جامعه ایده‌آل انسانی، جامعه انسان به عقیده و آرمان رسیده است (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲۵، ص ۵۴). استاد مطهری معتقدند:

سیر تکاملی انسان از حیوانیت آغاز می‌شود و به سوی انسانیت کمال می‌یابد. این اصل، هم درباره فرد صدق می‌کند و هم درباره جامعه. انسان در آغاز وجود خویش، جسمی مادی است. با حرکت تکاملی جوهری، تبدیل به روح یا جوهر روحانی می‌شود.... جنبه‌های فرهنگی و معنوی جامعه به‌منزله روح جامعه است. همان‌طور که میان جسم و روح تأثیر متقابل هست، میان روح جامعه و اندام آن - یعنی میان نهادهای معنوی و نهادهای مادی آن - چنین رابطه‌ای برقرار هست. همان‌طور که سیر تکاملی فرد به سوی آزادی و استقلال و حاکمیت بیشتر روح است، سیر تکاملی جامعه نیز چنین است؛ یعنی جامعه انسانی هر اندازه متکامل‌تر بشود، حیات فرهنگی [آن] استقلال و حاکمیت بیشتری بر حیات مادی آن پیدا می‌کند. انسان آینده حیوان فرهنگی است، نه حیوان اقتصادی. انسان آینده انسان عقیده و ایمان و مسلک است، نه انسان شکم و دامن.

این تأثیر متقابل روح و جسم، که استاد مطهری، هم در فرد و هم در جامعه مطرح می‌کنند، مبتنی بر این مبنای فلسفی حکمای اسلامی است، «النفس والبدن یتعاکسان ایجاباً و اعداداً» (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۶-۲۸).

از نظر استاد مطهری، عامل اصلی حرکت تاریخ فطرت تکامل جو و قناعت‌ناپذیر انسان است که به هر مرحله‌ای که برسد مرحله بالاتر را آرزو و جست‌وجو می‌کند، تا آنجا که در نهایت امر، حکومت و عدالت، یعنی حکومت کامل ارزش‌های انسانی که در تعبیرهای اسلامی از آن به «حکومت حضرت مهدی (عج)» تعبیر شده است، مستقر خواهد شد و از حکومت نیروهای باطل و حیوان‌مآبانه و خودخواهانه و خودگرایانه اثری نخواهد بود (مطهری، ۱۳۹۸، ص ۴۳-۴۶). این‌گونه است که استعدادهای فطری جامعه انسانی به فعلیت می‌رسد. در آثار استاد مطهری، ایدئولوژی هم‌معنا و هم‌ردیف مکتب یا شریعت به کار رفته است (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۵۸). ایشان در توضیح مفهوم «ایمان» هم معتقدند: حقیقت ایمان تسلیم قلب است، تسلیم زبان یا تسلیم فکر و عقل؛ اگر با تسلیم

قلب توأم نباشد ایمان نیست. تسلیم قلب مساوی است با تسلیم سراسر وجود انسان و نفی هرگونه جحود و عناد (همان، ج ۱، ص ۲۹۱).

ب. رشد آگاهی و آزادی

استاد مطهری معتقدند: در فرایند حرکت در جهت تکامل و به فعلیت رساندن استعدادها فطری جامعه، شاهد رشد آزادی بشر و جامعه بشری خواهیم بود:

انسان در اثر همه‌جانبه بودن تکاملش، تدریجاً از وابستگی‌اش به محیط طبیعی و اجتماعی کاسته و به نوعی وارستگی، که مساوی است با وابستگی به عقیده و ایمان و ایدئولوژی، افزوده است و در آینده، به آزادی کامل معنوی، یعنی وابستگی کامل به عقیده و ایمان و مسلک و ایدئولوژی خواهد رسید... و از اسارت طبیعت، آزاد و بر حاکمیت خود بر طبیعت خواهد افزود (مطهری، ۱۳۹۸، ص ۳۸).

بدین‌رو، ایشان معتقدند: بشر هر قدر بیشتر به سوی آزادی در سه جبهه - یعنی آزادی از طبیعت، آزادی از انسان‌های دیگر، و آزادی از خودش که ادیان همواره انسان را به آن دعوت می‌کنند - پیش برود، متکامل‌تر و مترقی‌تر است (مطهری، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۳۲). استاد مطهری معتقدند: آنچه می‌توان درباره تکامل و پیشرفت گذشته گفت و برای آینده هم پیش‌بینی کرد این است که در گذشته، رابطه انسان با طبیعت در جهت سلطه انسان بر طبیعت و آزادی از محکومیت طبیعت و در جهت اطلاع و آگاهی بر طبیعت و در جهت خودآگاهی، یعنی آگاهی به خود و موقعیت خود و «بیدار خود بودن» پیش رفته است. به‌تعبیر دیگر، آگاهی از خود و جامعه خود برای نفوذ در خود (خود اجتماعی) (همان، ص ۲۷۱-۲۷۶).

با توجه به مباحث مزبور، می‌توان گفت: معیار شهید مطهری برای تکامل جامعه و تاریخ، حرکت جامعه و افراد آن و به تعبیر دیگر، «انسان‌الکل» یا «روح جمعی» جامعه به سمت وابستگی به ایمان و ایدئولوژی و رسیدن به حق و رشد آزادی در سه بعد «آزادی از طبیعت»، «آزادی از انسان‌های دیگر» و «آزادی از انگیزه‌های درونی خود» و رشد خودآگاهی جامعه یا آگاهی نسبت به جایگاه و موقعیت خود در عالم هستی و تاریخ است. با این وصف، کلیدواژه‌های ذیل را می‌توان به‌عنوان معیارهای تکامل از نگاه استاد مطهری مطرح کرد:

۱. وابستگی به ایمان و ایدئولوژی؛
۲. آزادی در سه بعد (آزادی از طبیعت، انسان‌های دیگر و انگیزه‌های درونی)؛
۳. خودآگاهی یا آگاهی نسبت به جایگاه و موقعیت خود در هستی و تاریخ به‌منظور نفوذ در جامعه و تاریخ.

اگر جامعه‌ای در فرایند تاریخی خود در جهت این سه معیار حرکت کرد و شاهد رشد این سه معیار در آن جامعه بودیم، این جامعه رو به تکامل دارد.

نحوه سیر تکاملی جامعه و تاریخ

پس از طرح معیارهای تکامل جامعه و تاریخ از نگاه استاد مطهری، نوبت به این بحث می‌رسد که این تکامل و سیر تکاملی به چه شکلی است و چگونه در جامعه و تاریخ نمود پیدا می‌کند؟ آیا همه جوامع انسانی این سیر را طی خواهند کرد و همه جوامع به سمت معیارهای مزبور حرکت خواهند کرد؟ و از این رو، هر زمان که سنجشی داشته باشیم هر جامعه‌ای نسبت به زمان قبل خود کامل‌تر خواهد بود؟ و کلیت تاریخ و جوامع انسانی به‌طور خطی، این سیر تکاملی را پشت سر خواهند گذاشت؟ استاد مطهری درباره سیر تکاملی جامعه معتقدند: جامعه «در مجموع» متکامل است؛ یعنی «مجموع جامعه‌ها در مجموع زمان‌ها»، نه اینکه هر جامعه‌ای لزوماً در هر زمانی رو به تکامل است. جامعه‌ها بعضی انحطاط پیدا می‌کنند، برخی انقراض پیدا می‌کنند. جامعه اجل دارد، مرگ دارد، و حتی لازم نیست که در یک زمان خاص، مجموع جوامع بشری از یک زمان خاص ماقبل آن جلوتر باشد و - مثلاً - اگر ما قرن دوازدهم هجری را در نظر بگیریم و بگوییم حتماً باید در قرن دوازدهم هجری، دنیا - حتی در مجموع، جامعه‌های دنیا - از قرن ششم هجری جلوتر باشد، این کار لزومی ندارد. ولی اگر مجموع جامعه‌ها را در مجموع زمان‌ها و به عبارت دیگر، بشریت را در مجموع زمان‌ها در نظر بگیریم متکامل است که این از خصلت خاص زندگی اجتماعی و خصوصیت بشر سرچشمه می‌گیرد. در نظریه استاد مطهری:

مجموع جامعه‌ها در مجموع زمان‌ها جلو می‌آید نه در یک زمان خاص؛ یعنی ممکن است قرن چهاردهم از قرن سیزدهم عقب‌تر باشد، ولی این درست مثل این است که یک شیء به طرف جلو حرکت می‌کند، گاهی برمی‌گردد، باز جلو می‌رود، باز برمی‌گردد؛ ولی همیشه مجموع جلو رفتن‌ها بیشتر از مجموع برگشتن‌هاست؛ یعنی مثلاً ده قدم جلو می‌رود، پنج قدم برمی‌گردد؛ باز ده قدم دیگر جلو می‌رود، باز هشت قدم دیگر برمی‌گردد، و همین‌طور، ولی در مجموع، جلو می‌رود... یعنی: اگر ما مجموع زمان‌ها را و به عبارت دیگر، بشر را از روزی که تمدن و فرهنگ خود را آغاز کرده در نظر بگیریم شک ندارد که امروز جلوتر است (مطهری، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۴۳-۴۵).

بنابراین، ایشان معتقدند: هر چند در مجموع، حرکت تاریخ تکاملی است، ولی سیر تکاملی تاریخ جبری و لایتخلف نیست؛ یعنی چنین نیست که هر جامعه در هر مرحله تاریخی لزوماً نسبت به مرحله قبل از خود کامل‌تر باشد. نظر به اینکه عامل اصلی این حرکت انسان است و انسان

موجودی مختار و آزاد و انتخاب‌گر است، تاریخ در حرکت خود، نوساناتی دارد. یک جامعه همچنان که تعالی می‌یابد، انحطاط پیدا می‌کند. تاریخ تمدن‌های بشری جز یک سلسله تعالی‌ها و سپس انحطاط‌ها و انقراض‌ها نیست، ولی تاریخ بشریت در مجموع خود، یک خط سیر تکاملی را طی کرده است (مطهری، ۱۳۹۸ق، ص ۴۷-۴۸). با این نگاه، سیر تکاملی جامعه و تاریخ را در نگاه استاد مطهری می‌توان به شکل ذیل ترسیم کرد:

بررسی و تحلیل نظریه استاد مطهری

آیت‌الله مصباح به بحث تکامل جامعه و تاریخ این‌گونه اشکال کرده‌اند:

اگر مراد از «تکامل جامعه و تاریخ» این است که جامعه به‌عنوان چیزی که وجود، وحدت و شخصیت حقیقی دارد، روبه کمال معین خود می‌رود، این مطلب با بحث اعتباری بودن وجود جامعه سازگار نیست. اگر مراد از «تکامل جامعه» مجموع استکمالات افراد انسانی است، کمال حقیقی انسان تعالی روحی اوست که با تقرب به خدا حاصل می‌شود و تکامل سایر ابعاد وجودی انسان مادامی که ابزار و مقدمه رسیدن به کمال نهایی است، کمال محسوب می‌شود. لذا تکامل یک جامعه نسبت به زمان قبل یا جامعه دیگر در صورتی است که همه یا اکثر انسان‌های آن جامعه کامل‌تر باشند؛ یعنی به خدا نزدیک‌تر باشند. اثبات چنین امری مشکل است (مصباح، ۱۳۷۲، ص ۱۶۷).

این تأمل استاد مصباح از دو جهت مطرح شده است: جهت اول به یک بحث مبنایی (بحث وجود حقیقی جامعه) برمی‌گردد که نیازمند یک بحث فلسفی است و مجال بحث آن در این مقاله نیست و چه‌بسا این اختلاف مبنایی قابل حل نباشد، هر چند برخی از محققان تلاش کرده‌اند بین این دو دیدگاه داوری نمایند و وجه جمعی مطرح کنند (پارسانیا، ۱۳۸۲، ص ۲۱-۵۷).

اما اگر منظور از «تکامل جامعه یا تاریخ» مجموع استکمالات افراد انسانی باشد در این صورت، باز آیت‌الله مصباح اشکال دقیق دیگری مطرح می‌کنند:

وقتی می‌توان جامعه‌ای را از جامعه‌ای دیگر، یا مقطعی تاریخی را از مقطع تاریخی دیگری کامل‌تر دانست که همه یا اکثر انسان‌های جامعه یا مقطع تاریخی اول از همه یا اکثر انسان‌های جامعه یا مقاطع تاریخی دوم کامل‌تر باشند... اگر دلیل نقلی یا تاریخی قطعی بر وقوع چنین امری در موردی خاص می‌داشتیم، البته آن را به‌عنوان یک قضیه شخصی (قضیه فی واقعه) می‌پذیرفتیم، ولی به هر تقدیر، چنین تکاملی به هیچ‌روی، ضرورت ندارد (مصباح، ۱۳۷۲، ص ۱۶۶-۱۶۷).

اشکال مذکور اشکال دقیق و بجایی است، اما با توجه به بیانی که استاد مطهری از نظریه «تکامل» دارند، این اشکال شامل نظریه ایشان نمی‌شود و می‌توان بین نظریه آیت‌الله مصباح و نظریه استاد مطهری وجه جمعی پیدا کرد. توضیح مطلب آنکه:

اولاً، آیت‌الله مصباح، که وجود حقیقی جامعه را نمی‌پذیرند، وجود یک اراده جمعی را که وجود حقیقی و وحدت شخصی دارد، و یا حلول یک روح واحد شخصی را در همه افراد جامعه منکرند. اما پدیده‌هایی مثل «جو اجتماعی» یا «افکار عمومی» و یا نسبت دادن یک عمل یا روحیه یا گرایش مثل خشنودی یا ناخشنودی به «عموم افراد یک جامعه» یا به «نسلی از انسان‌ها» را منکر نیستند. از این رو، علاوه بر علم «روان‌شناسی» به معنای مصطلح آن، علمی به نام «روان‌شناسی اجتماعی» و علمی به نام «جامعه‌شناسی» را می‌پذیرند، به این بیان که: «روان‌شناسی اجتماعی» به بررسی روحيات و فعالیت‌هایی می‌پردازد که بر اثر زندگی اجتماعی یا به تعبیر دیگر، تحت تأثیر افراد دیگر یا گروه‌های موجود در جامعه پدید می‌آید».

«جامعه‌شناسی» به بررسی و پژوهش در باب رفتار گروه‌ها و قشرهای جامعه در ارتباط با یکدیگر اختصاص می‌پردازد (همان، ص ۸۳).

بنابراین، ایشان وجود یک فضای عمومی حاکم بر جامعه و شکل‌گیری رفتارهای سیاسی - اجتماعی بر مبنای این فضای عمومی از مجموع افراد جامعه را می‌پذیرند. با توجه به این نکات، اگر بخواهیم نظریه «تکامل تاریخ»/استاد مطهری و معیارهای تکامل ایشان را بر این مبنا (عدم وجود حقیقی جامعه) تحلیل کنیم، تحلیل آن این‌گونه خواهد بود که می‌توانیم مدعی شویم: در مقاطعی از تاریخ، در یک یا چند جامعه فضای عمومی جامعه، که ناشی از نگاه‌های عموم افراد جامعه است و بر رفتارهای افراد هم تأثیرگذار است، به سمت وابستگی به ایمان و ایدئولوژی پیش رفته و منجر به رشد آگاهی یا آزادی در جامعه و یا به تعبیر دیگر، در افراد جامعه شده است. این رشد و تکامل را می‌توان در فضای خارجی و عینی در نمونه‌هایی از جوامع سنجید و قایل به تکامل جامعه و تاریخ در آن محدوده شد. البته این رشد و تکامل به معنای رشد و تکامل شخصیتی حقیقی و عینی به نام «جامعه» نیست.

ثانیاً، این نکته که ضرورت تکامل جامعه و تاریخ به این معنا که مردم هر نسلی از مردم نسل سابق کامل‌تر باشند، قابل پذیرش نیست. این نکته دقیق و صحیحی است که در نظریه «تکامل»/استاد مطهری نیز به آن اشاره شده است. استاد مطهری وقتی سخن از تکامل جامعه و تاریخ به میان می‌آورد، تأکید می‌کنند که منظور از «تکامل جامعه و تاریخ» لزوماً تکامل یک جامعه در یک زمان نسبت به زمان قبل نیست، بلکه منظور مجموع جوامع در مجموع زمان‌هاست و این حرکت مجموعی در نهایت، حرکت جامعه بشری به سوی جامعه مهدوی علیه السلام است که البته این تکامل جامعه بشری در دوران حکومت و

ظهور امام زمان علیه السلام را آیت‌الله مصباح نیز می‌پذیرند: «ما خود با استناد به ادله نقلیه، می‌دانیم که جامعه بشری، که در زمان ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام تحقق خواهد یافت، کامل‌ترین جوامع بشری خواهد بود (همان، ص ۱۶۷).

اما اشکالی که آیت‌الله مصباح دارند این است که به‌رغم پذیرش تکامل نهایی، پذیرش تکامل مراحل قبلی امر مشکلی است. به بیان دیگر، به‌رغم آنکه با توجه به آموزه‌های دینی، تکامل نهایی جوامع بشری در جامعه مهدوی علیه السلام قابل قبول است، اما سیر تکامل در دوره‌های تاریخی خاص و توالی این سیر مبهم و نامشخص می‌ماند. به همین دلیل هم - همان‌گونه که گذشت - خود/استاد مطهری نیز لزوم تکامل در مقاطع گوناگون را به‌طور مشخص و متوالی نمی‌پذیرند و معتقدند: بر مبنای این نظریه، لزوماً در یک قرن، حتی مجموع جوامع دنیا را نمی‌توان نسبت به قرون قبلی کامل‌تر دانست؛ زیرا آنچه از نظر ایشان قطعی است «مجموع جوامع در مجموع زمان‌ها» است، نه مجموع جوامع در یک زمان و دوره خاص. البته استاد مطهری لزوم چنین مسئله‌ای را رد کردند ولی امکان آن را رد نکردند. به تعبیر دیگر، امکان اثبات این مطلب وجود دارد که به استناد شواهدی نشان دهیم مجموع جوامع - مثلاً در قرن ۱۲ از قرن ۱۱ متکامل‌تر بوده‌اند که این مطلب را آیت‌الله مصباح نیز به‌عنوان یک قضیه شخصی (قضیه فی واقعه) به شرط وجود دلیل نقلی یا تاریخی قطعی می‌پذیرند. بنابراین، همان‌گونه که استاد مصباح نیز می‌پذیرند، علاوه بر پذیرش تکامل به معنای کلی و تکامل در جامعه مهدوی علیه السلام به‌عنوان امری مستفاد از ادله نقلی، می‌توان تکامل را در ابعاد خاص یا در جوامع مشخص یا در دوره تاریخی خاص با معیارهای تکاملی استاد مطهری بررسی کرد و نشان داد.

جمع‌بندی

استاد مطهری معتقدند: جامعه و تاریخ یک حرکت تکاملی دارند که سیر تکاملی هم این‌گونه است که جوامع در مجموع تاریخ، روبه تکامل است، نه اینکه لزوماً جامعه هر زمانی از زمان قبل خود کامل‌تر باشد، بلکه به‌رغم وجود افت و خیزهای جوامع و فراز و فرودهای تمدن‌ها و امت‌ها، حرکت مجموع تاریخ رو به تکامل است و جلوه نهایی کمال جامعه و تاریخ، حکومت جهانی عدل‌گستر مهدوی علیه السلام است. ایشان معیار تکامل را به فعلیت رسیدن استعدادهای فطری فرد و جامعه، یعنی وابستگی به ایمان و ایدئولوژی و رشد آگاهی و آزادی می‌دانند. با توجه به تأملات مطرح‌شده درباره این نظریه، می‌توان گفت: نظریه استاد مطهری در دو قالب، قابل پذیرش است:

منابع

- پارسا، حمید (۱۳۸۲)، چپستی و هستی جامعه از دیدگاه استاد مطهری، در: اندیشه سیاسی آیت الله مطهری، به کوشش نجف لکنزایی، چ دوم، قم، بوستان کتاب.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۴)، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.
- مصباح، محمدتقی (۱۳۷۲)، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، چ دوم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۴۹)، جاذبه و دافعه علی علیه السلام، تهران، صدرا.
- _____، (۱۳۷۰)، فلسفه تاریخ، چ دوم، تهران، صدرا.
- _____، (۱۳۸۹)، فطرت، چ بیست و یکم، تهران، صدرا.
- _____، (۱۳۹۸ ق)، قیام و انقلاب مهدی علیه السلام از دیدگاه فلسفه تاریخ به ضمیمه شهید، چ پنجم، تهران، صدرا.
- _____، (بی تا)، جامعه و تاریخ، مجموعه پنجم از مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، قم، جامعه مدرسین.
- _____، (۱۳۶۸)، مجموعه آثار، تهران، صدرا.
- _____، (۱۳۷۲)، تکامل اجتماعی انسان به ضمیمه هدف زندگی الهامی از شیخ الطائفه مزایا و خدمات مرحوم آیه الله بروجردی، چ هفتم، تهران، صدرا.
- _____، (۱۳۸۳)، فلسفه تاریخ، تهران، صدرا.

۱. تکامل جامعه و تاریخ؛ به این بیان که کلیت جوامع بشری در مجموع زمان‌ها روبه تکامل هستند؛ یعنی در نهایت تاریخ، جوامع انسانی با رشد آگاهی و آزادی و وابستگی به ایمان و ایدئولوژی، به جامعه متکامل مهدوی علیه السلام منتهی خواهند شد که قطعاً براساس ادله نقلی قابل پذیرش است و اشکالی هم به آن وارد نیست.
۲. پذیرش این نظریه با معیارهای مذکور برای تحولات جوامع مشخص و دوره‌های زمانی خاص.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی